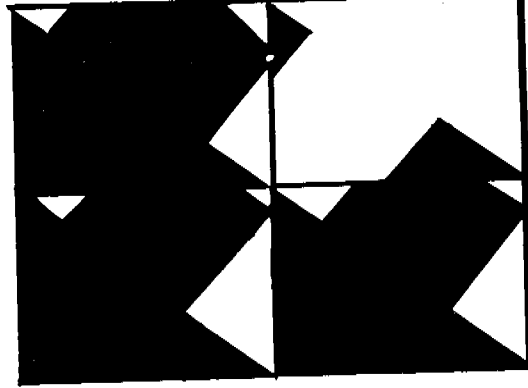


من مربی است که نمی‌توانم زبان و منطق او را درک بکنم و از طریق زبان و منطق او با وی مکالمه بکنم. این گناه کودک نیست و لذا می‌بینیم کسانی که به کشف و شناخت این منطق موفق شده‌اند بهتر توانسته‌اند زبان خاص مکالمه را با ایشان بدست بیاورند و خیلی بهتر توانسته‌اند روی کودکان تأثیر بگذارند. با آنها باب مکالمه را برقرار بکنند والا امروز نمی‌شود



آزادی در تعلیم و تربیت

معنقد بود که کودکان چیزی نمی‌فهمند. کودکان بسیار خوب چیزی می‌فهمند. تجربه‌ای که من خودم داشتم. کودک دوسه ماهه‌ی من وقتی که پای تلویزیون می‌نشست فیلمهای کارتونی را از فیلمهای غیر کارتونی بخوبی تشخیص میداد و چنان در برابر فیلمهای کارتونی جذب میشد که به حرکت و تفلا می‌افتاد و با شادی او مشخص بود که فیلم کارتونی را بخوبی از سایر برنامه‌ها تشخیص میدهد. او نسبت به فیلم زنده بی‌تفاوت بود و این نشان میدهد که از طریق فیلم کارتونی در واقع زبان مکالمه را برقرار میتوان کرد. بنابراین کودکان راه‌های یادگیری ویژه‌ای دارند و راه ویژه‌ای برای مکالمه با ایشان وجود دارد و این ناتوانی ماست که نمی‌توانیم آن راه‌ها را کشف بکنیم و اگر تلاش کنیم میتوانیم با آنها باب مکالمه را برقرار کنیم بسیار خوب و منطقی منتها

مساله سوم بعنوان یکی از مبانی آزاد تعلیم و تربیت مساله‌ی استقلال شخصیت افراد است. استقلال فردی افراد است. یعنی نحوه برخورد من مربی با دانش آموزم، یا کودکم، با این آگاهی می‌باشد که من با یک انسان مستقلی روبرو هستم، با یک فردی روبرو هستم که برای خودش منطق و دنیائی دارد و برای خودش معیارهایی دارد و هرچند معیارها و منطق و دیدگاه او با معیارها و منطق و دیدگاه من یکسان نباشد. کودکان که مناسبانه در جوامع ما خوب شناخته نشده‌اند، آنها را موجوداتی فرض می‌کردند که اهل منطق و معیار نیستند و اهل شیطنت هستند. این در واقع یک برخورد غلطی بوده که نسبت به کودک وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. کودک برای خودش یک دنیائی است که زبان خاصی دارد و این ناتوانی

تربیت بایست پذیرفت، حالا براساس این مبنای، یا احیانا " مبنای دیگری که ممکن است وجود داشته باشد. ما به یک نظام آزاد تعلیم و تربیت معتقد هستیم که در آن کودک و نوجوان در چهارچوب احترامی که به شخصیتش گذاشته میشود براساس تفاوت‌های فردی و استعدادهایی که در او وجود دارد و براساس انگیزه‌های سالمی که در وجود او رشد می‌کند، به او میدان داده شود و بتواند آزادانه انتخاب بکند و یاد بگیرد خوب این کافی نیست. این در واقع مبنای مساله هست. باید دید لوازم این کار چیست؟ یعنی درجه شرایطی است که این طرح‌ها موفق میشود. آیا کافی است که از فردا بگوئیم که کودکان آزاد هستند و خودشان بروند هرچه می‌خواهند یاد بگیرند؟ نه چنین مبنای را در کنار لوازم و شرایطش باید گذارد و نظامی ساخت که امکان توفیق داشته باشد و آزادی را تأمین بکند. از این لوازم یکی تناسب آزادی و رشد شخصیت افراد است. یعنی آنقدر از اینطرف نرویم که از عقب بیفتیم و بگوئیم که باید کودکان آزاد باشند و هیچ نوع چهارچوب انضباطی، درسی و تربیتی وجود نداشته باشد. نه مسلماً یک تناسبی بین میزان آزادی که شما به افراد می‌دهید و رشد شخصیت افراد وجود داشته باشد. تجربه‌ای که ما الان در دوران بعد از انقلاب داریم انجام میدهم در واقع تاءبید کننده همین مساله هست. ملت ما سالها و سالها تحت یک نظام سلطه و دیکتاتوری قرار داشته‌است مثل اینکه انسانها را در یک قفس کرده باشید و درها را بسته باشید. چگونه زمانی که از قفس بیرون می‌آیند، می‌جهند پرواز میکنند و سراز یا نمی‌شناسند، ملت ما هم پس از سالها

بامنطق کودکانه‌ی خود بیان می‌توانیم با آنها مکالمه و گفتگو کنیم.

بنابراین مبنای سوم در آزادی تعلیم و تربیت احترام به استقلال آن کودک و دانش آموزی است که شما با او می‌خواهید کار تربیتی بکنید یعنی او را بعنوان موجودی مستقل احترام بگذارید و معیارها و ارزشها و ساخت روانی و شخصیتی اش را درک کرده با تمام وجود به او احترام بگذاریم. یک بیمار روانی وقتی پیش یک روانکاو میرود این روانکاو چه نوع برخوردی با بیمار دارد. اگر با او بد رفتاری بکند یا به سلیقه‌ی روانکاو رفتار نکند آیا روانکاو حق دارد بلند شود و توهین بکند وی را تنبیه بدنی بکند؟ نه این در واقع یک انسانی است اما یک انسانی نامتعادل و آنرمال و این وظیفه‌ی روانکاو است که دردهای او را بفهمد و کشفش بکند و شخصیت او را بازسازی نماید. نقش معلم هم همین است که در واقع به شاگردش با تمام وجود احترام بگذارد. حتی اگر نقصان‌ها و کمبودهایی دارد، باز هم بوی احترام بگذارد، نه بدین معنی که نقصانها و کمبودهای او را نادیده بگیرد بلکه با این معنی که این واقعیت را بپذیرد که ریشه‌ها و علل و عواملی وجود داشتند که این کمبودها در کودک مزبور بوجود آمده است و من برای اینکه به او کمک بکنم باید زبان مکالمه را با او برقرار نمایم باید ریشه‌یابی بکنم که این مشکلات و کمبودهایی که در او بوجود آمده چه ریشه‌هایی داشته و دارد تا آنگاه بتوانم با کمک خود این کودک مشکل او را حل بکنم. پس مسئله استقلال شخصیت افراد و احترام یاد دهنده به آن فرد به عنوان یک شخصیت مستقل باز یک مبنای دیگری هست که در آزادی یادگیری و تعلیم و

توجه ندارند، به وظایف شهروندی خودشان متعهد نیستند. به وظایف اداری خودشان تعهد ندارند. این بیکاریهایی که در ادارات ما الان وجود دارد ناشی از چیست، ناشی از همین عدم رشد و تعهد کافی نسبت به انقلاب و نسبت به اینستکه من بایستی درسازندگی جامعهی خودم موثر باشم و نمی دانم که از آزادی بدست آمده چگونه استفاده بکنم، بنابراین این پدیده را در جامعهی خودمان می توانیم مطالعه کنیم که ببینیم ریشهی مساله کجاست خواهیم دید که از آنجا که ما همیشه تحت سلطه و زور و دیکتاتوری بوده ایم، شخصیتها مان آن جور که باید و شاید رشد نیافته است. هنوز انسانهایی نشده ایم که اگر کار می کنیم از روی انگیزه انجام کار، کار بکنیم. از ترس تنبیه کار می کنیم. برای پاداش است که کار می کنیم. برای خوش آمدن دیگران هست که کار می کنیم. به آن انگیزه های والا نرسیده ایم. یعنی درصد کسانی که رسیده اند کم هستند. که اگر کاری می کنند نه برای پاداش و نه از روی ترس و با خودخواهی باشد بلکه صرفاً " برای رضای خدا برای نفس کار و اینکه من انسان هستم و باید رسالت انسانی خودم را انجام بدهم. از روی انگیزه های مادی کمتر کار می کنم ولی بایستی در این جهت حرکت کرد، یعنی ریشهی مشکل اینجاست و باید ریشه را شناخت و به این ریشه حمله کرد و شرایطی را بوجود آورد که انگیزه های مادی ما به انگیزه های انسانی تر و والاتری تغییر یابد. شخصیت ما رشد کند. به ارزشهای پائین تر نیندیشیم، بلکه به انگیزه های انسانی تر و بالاتر فکر بکنیم. بنابراین این را نمیشود منکر شد که یک رابطه مستقیمی باید بین آزادی و رشد شخصیت انسانها وجود داشته باشد. بطور

دیکتاتوری شیوه استفاده از آزادی را نیاموخته است. همه نظامهای پیشین برهم خورده است یا بدانها اعتقاد و ایمان نیست و نظام منسجم جدیدی هم بوجود نیامده است گوئی همه در خلاء رها شده اند. یعنی اگر در گذشته کسی درست رانندگی میکرد و مقررات راهنمایی را رعایت میکرد در واقع از روی ترس از جریمه های پانصد تومانی و تنبیه های آقای افسر راهنمایی و توهینهای او بود. الان یکمرتبه قفسها باز شده است و مردم به محیطی آزاد پاگذارند. لذا می بینند که هنوز ظرفیت و رشد لازم را ندارند که از این آزادی حسن استفاده را بکنند. البته این به این معنایست که بگوئیم دیکتاتوری باید دو باره باز گردد. نه. این یک پدیده ای است که ما از نظر روانشناسی می توانیم مطالعه کنیم ببینیم که چرا انسان هایی که خودشان انقلاب



کردند و خودشان را آزاد کردند، حالا به یک مساله کوچک ترافیک و رعایت مقررات راهنمایی

اخص در زمینه‌ی تعلیم و تربیت هم همینجور است یعنی بایست رابطه مستقیمی بین آزادی تعلیم و تربیت و درجه و میزان رشد شخصیت کودکان وجود داشته باشد شما بهر شاگردی نمی‌توانید بگوئید برو هرکاری دلت می‌خواهد بکن بلکه می‌بینید که تنها بعضی از کودکان به این درجه رسیده‌اند که اگر به او بگوئیم برو خودت توی این کتابخانه هرکاری دلت می‌خواهد بکن ، او از وقتش حسن استفاده را میکند و از امکانات بجا و درست استفاده می‌کند و سوءاستفاده از این آزادی نمی‌نماید .

در رشد اخلاقی کودکان وقتی که از نظر روانشناسی اخلاق مورد بررسی قرار می‌گیرد درست بهمین نکته توجه هست اینکه تنبیه بطور کلی بد است . من شخصا با این مخالف هستم و معتقد نیستم که تنبیه به طور کلی در تعلیم و تربیت یک چیز منفوری است . پاداش بطور کلی در تعلیم و تربیت یک چیز منفوری است ، نه من معتقد هستم که تنبیه در جای خودش و در زمان خودش وسیله‌ایست برای اینکه فردی را در جهت رشد اخلاقی حرکت بدهد منتها این عدم توانائی و درک ماست که بی‌جا این وسیله را مصرف می‌کنیم و تنبیه را بجا و بموقع انجام نمی‌دهیم . جائی که بایست تشویق کرد تنبیه می‌کنیم . جائی که باید از انگیزه‌های والا تری استفاده کرد ، از انگیزه‌هایی پست تر استفاده می‌کنیم . در حالیکه در روانشناسی اخلاقی این مساله مطرح است که رشد اخلاقی انسان مراحل دارد و در یک مراحل پائین‌تر تنها عاملی که میتواند باعث شود که یک کودک معیارهای اخلاقی را رعایت کند

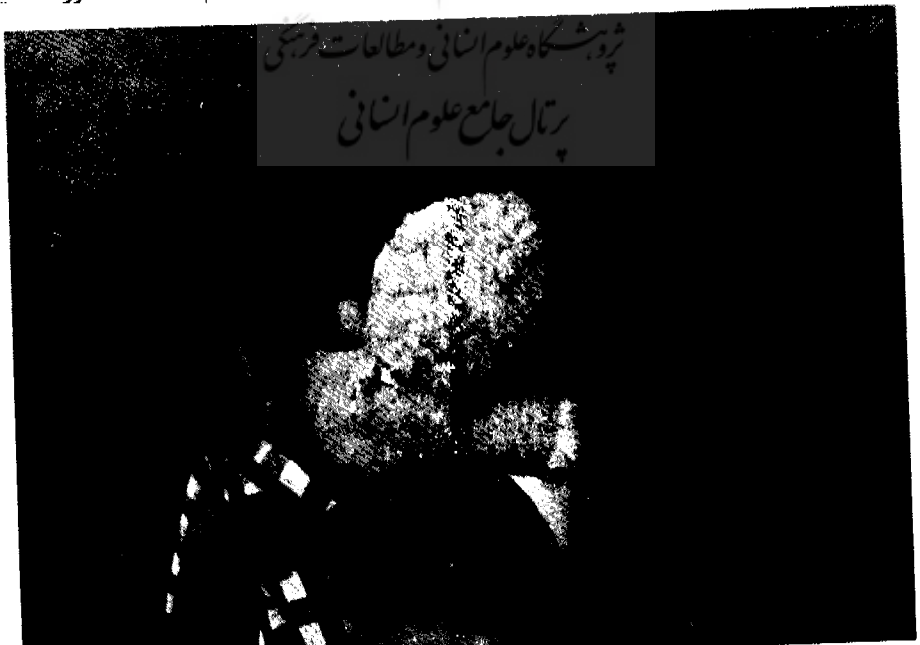
ترس از تنبیه است . بعداً " مساله‌ی خود - خواهیها مطرح میشود ، بعداً " مساله‌ی قانون و همین جور تا بالا ، تاجائی که آن ارزشهای انسانی و اینکه چون من انسان هستم باید اینکار را بکنم و اینکار را نکنم مطرح میشود . اگر ما به تناسب و به موقع از این روشها استفاده کنیم ، آنموقع است که می‌توانیم موفق باشیم ولی باید در استفاده از یک روش جامد و متعصب نباشیم و رسوب نکنیم و اصلت را به آن روش ندهیم بلکه همواره آن نهایت امر را در نظر داشته باشیم که رسیدن به آزادی مطلق هست و رسیدن به آنجائی است که اگر کسی کار اخلاقی میکند و ارزشهای اخلاقی را احترام می‌گذارد بر اساس اعتقاد و ایمانش به آن ارزشها باشد نه از روی ترس و تنبیه . یعنی مربی باید که هدف نهائی و نقطه غائی را همواره در نظر داشته باشد و بداند که کودک را به چه سمتی دارد حرکت و رشد میدهد . ولی در زمان و موقع خودش از روشهای مختلف استفاده کند . بنابراین آنچه که من می‌خواستم در این شرط اول بگویم این بود که باید یک تناسبی بین آزادی و رشد شخصیت افراد همواره برقرار باشد .

یک حدیثی هست از امام صادق (ع) که می‌فرمایند : " دع اینک یلعب سبع سنین و یودب سبع سنین و الزمه نفسک سبع سنین " یعنی واگذار بچمات را که هفت سال بازی کند و هفت سال تادیب شود و هفت سال هم خودش راملازم او قراریده صرف نظر از اینکه لغت هفت سال که در اینجا استفاده شده و ممکن است در جوامع مختلف فرق کند و شاید روی عدد آن اصرار داشت . این طبقه بندی از نظر روانشناسی رشد خیلی جالب است و مربوط میشود به بحثی که ما داریم . یعنی لوازم و شرایط این آزادی که ما

را در اختیارشان گذاشت و نظاره کرد. همینکه کودک در رابطه با آن چیز خاص وجود دارد، مری نباید دخالت بکند فقط نظاره میکند که ببیند کودک چه کار انجام میدهد. همین که علاقه‌ی خودش را انتخاب کرد، مری یادداشت میکند و می‌فهمد که به این چیز خاص علاقه دارد. در ظرف چند سال اول (هفت سال اول) در طی این بازی‌ها و این تجربه‌های طبیعی که این کودک میکند می‌تواند کم کم خودش را نشان دهد، می‌تواند در واقع استعدادهایی را که در وجودش هست بروز بدهد.

مرحله دوم مرحله تادیب است. یعنی حالا مری کودک را شناخته، استعدادها و علاقش را کشف کرده، می‌آید و به کودک جهت و نظام میدهد، یعنی اگر بنا باشد معلومات نامنظم و شکل نیافته باشد کار جهت‌دار و مثبتی انجام نگرفته است. حالا وظیفه مری این است که پس از کشف این علائق و استعدادها به آنها جهت و شکل و نظام بدهد. دوره تادیب در

می‌خواهیم به کودکان و نوجوانان در تعلیم و تربیت بدهیم که در هر مرحله‌ی بایستی بسا کودک بنوعی رفتار کرد و تناسب بین آزادی و رشد شخصیت او را رعایت کرد. در این حد است که می‌گوید هفت سال بگذارید بچه‌ها بازی کنند البته بازی کنند نه باین معنا که آنها را رها کنید و بروید دنبال کار خودتان. نه، یعنی کلیه‌ی آن وسائل و امکانات و تجربه‌هایی را که برای کودک لازم و ضروری است فراهم سازید تا استعدادهای ایشان شکوفا شود و مری بتواند آن ظرافت و ریزه‌کاری‌های شخصیتی رشد که در وجود کودک هست بشناسد. بنابراین معنی روایت اینست که بگذارید بچه‌ها در حین این تجربه‌ها هفت سال بازی بکنند و مناسبانه این زمینه خالی است که غری‌ها از ماجلو ترند. بنابراین باید امکانات و وسائل و شرایط و تجربه‌های لازم را برای رشد بچه‌ها ایجاد کرد و بچه را آزاد گذارد تا باین وسائل بازی بکنند. انواع و اقسام اسباب بازی



برای فرد داشت و به او کمک کرد .

یک آزمایشی بود در روانشناسی تربیتی که سه تا کودک را میگرفتند و چشمهای اینها را می بستند و بعد یک مقادیر مکعب و مستطیل و ابعاد هندسی اینها می گذاشتند که بصورت قطعات چوبی بریده شده بود . مربی کودک اولی - البته کودکان از نظر استعداد و هوش در یک سطح بودند - مرتباً " با تحکم میگفت این را بسچین روی آن و تا می آمد کودک این کار را بکند میگفت ، اینور بچین ، آنور بچین . تا بلکه با فرمانهای او کودک بتواند قطعات را روی هم بسازد . او آنقدر فرمان میداد و در کار کودک دخالت میکرد که کودک به اشتباه و سر - گیجه می افتاد و نمی توانست ستون را بسازد . نفر دوم را آزاد می گذاشت و کاری به کار او نداشت و میگفت بچین بیا بالا ، وهم نمی توانست کاری بکند ، زیرا نمی دید و احتیاج به راهنمایی داشت . نفر سوم را راهنمایی می کرد . درعین حفظ استقلال آن فرد درعین اینکه به او احترام می گذاشت که خودش کار خودش را بکند ولی اگر درجائی احتیاج به تذکر داشت احتیاج به راهنمایی داشت ، احتیاج به راهنمایی داشت آنجا ها راهنمایی میکرد . واین آزمایش نشان میداد آن کودک سوم از همه بهتر کارش را می تواند انجام دهد . بنابراین یکی از لوازم آزادی تعلیم و تربیت این است که شما امکان تجربه و انتخاب به کودک خودتان بدهید . یعنی بگذارید که کودک تجربه بکند چیزهای مختلف را و بهترین را انتخاب بکند و شما ناظر باشید و راهنما باشید . شما لقمه دردهان بچه نگذارید .

واقع شروع میشود . در این دوره نادیب در واقع معلم می آید روی یک روال خاصی و یک نظام خاصی به کودک کمک میکند که بتواند به علائق و تجربه های خود جهت بدهد و با استفاده از یک نظام سیستماتیک و منظم استعدادهایش را در جهت تربیت یک شخصیت متعادل و کارآمد از قوه به فعل درآورد ، پس در این مرحله دوم نظارتی از طرف مربی بر کودک وجود دارد و مربی برای کودک برنامه ریزی میکند .

مرحله سوم ، مرحله ملازمت است . در یک تعبیر دیگر مرحله وزارت است . در یک حدیث دیگر هست که مرحله سوم کودک وزیر است . یعنی تو در این مرحله مشاور او هستی . خودت را در اختیار کودک قرار میدهی ، و دوردور او را راهنمایی میکنی . میگذاری خودش کار خودش را انجام بدهد دیگر دوران استقلال آن فرد است . دیگر در مرحله سوم تو نبایستی که بگوئی این کار را بکن و این کار را نکن ، فقط بایستی ببینی که در چه مواردی احتمالاً این کودک دچار اشتباه میشود . به او تذکر بدهی ، بگذاری که از حالا به بعد خودش آقای خودش باشد . خودش بتواند خودش را اداره بکند . بر خلاف روشهای تربیتی موجود در جامعه ما که طرف چهل ، پنجاه سالش است هنوز پدر و مادرش برایش تصمیم میگیرند ، میگویند تو باید این کار را بکنی . از ابتدای کودکی باید این استقلال کودک را در نظر داشت . منتها در هر مرحله ای به تناسب رشدش به او استقلال داد . وقتی به مرحله سوم میرسیم ، در آنجا بایستی که این استقلال را در شکل کامل آن تأمین کرد در نهایت فقط جنبه ی مشورتی و شور





برای کودک تامین نماید. که همین مثالی راکه از تجربه روانشناسی زدم در واقع مربوط به همین بود پس در این رابطه خاص باید به این معتقد بود که نقش مربی همواره این باید باشد که در عین اینکه آن مرحله نهائی راکه آزادی تعلیم و تربیت و آزادی کامل کودک است در نظر دارد در عین حال به تناسب رشد ذهنی و شخصیتی کودک، تاکتیکها و روشهایی را استفاده میکند که متناسب با مرحلهی خاص رشد کودک باشد ولی در استفاده از یک شیوه و روش جامد نشود و رسوب نکند بطوریکه تنها از یک روش که احیاناً " متناسب با یک مرحله خاصی از رشد او بوده است استفاده کند. مربی باید به تناسب رشد، روشها و تاکتیکهایش را تغییر بدهد. حالا با توجه به این مقدمات که در واقع تعریفی بود از آزادی در تعلیم و تربیت فقط یکی، دونکته که لازم است من تذکر بدهم این دونکته یکی همین

در مسالهی ساده غذا خوردن بچهها، بعضی از پدر و مادرها می خواهند قاشق را خود بچمگیرند و غذا بخورد. این می خواهد تربیتش کند و کمکش بکند ولی دارد راه اشتباهی را می پیماید. بگذارید از همان روزهای اول اشتباه بکند، بریزد، تایاد بگیرد. توفقط راهنمایی اش بکن، کمکش بکن تا بتواند بخوبی این کار را انجام دهد. پس یکی از لوازم استقرار آزادی در تعلیم و تربیت این است که شما بتوانید امکانات و شرایط محیطی را برای کودک فراهم بکنید تا او بتواند آن چیزی را که بهتر به ذوقها و توانائی هایش می خورد انتخاب کند و بتواند در آن جهت رشد نماید و نکتهی سوم رابطهای مربی و مربی بود. رابطه کودک و آموزش دهنده که چه نوع رابطهئی با کودک برقرار بکند تا اینکه بتواند حداکثر یادگیری را در آن آزادی

است و طلبگی را بدون چشمداشت به مدرک میبیدید و کاملاً "آزاد است که استاد خودش را انتخاب کند؛ در انتخاب درسش آزادی دارد و هیچ فشاری در پشتش نیست تا حتماً درس خاصی را بخواند و امتحان خاصی را بدهد و یا زمان خاصی را بدان درس بپردازد، نظام جدیدی را در آموزش و پرورش بنا نهمیم. اینها در واقع یک شکوه و عظمتی است که در این نظام دیده میشود و من امیدوارم که بتوانیم از چنین سابقه‌ی سنتی و تاریخی که داریم، حداکثر استفاده را در برقراری آزادی تعلیم و تربیت انجام بدهیم.

نهضتی است که در اروپا (کشورهای غربی) بوجود آمده برای آزاد کردن تعلیم و تربیت از نظامهای پیچیده و این چار چوب های خشک و منجمد که خوب البته موفق بودند، هرچند اشتباههایشان را نباید نادیده گرفت. در زمینه نمره که اخیراً در کشورهای غربی مخصوصاً در دانشگاهها مرسوم شده است دادن نمره‌ی قبولی است یعنی دیگر نیائیم و نمرات، الف و ب و ج و د بدهیم. البته این هم خودش مرحله‌ی بی بوده است برای نجات پیدا کردن از یک تاسیست. که در جای خودش خیلی خوب بود ولی حتی از این فراتر رفته اند گفته‌اند اصلاً دیگر طبقه بندی نمی‌خواهد. یکی یا قبول میشود یا مردود میشود، لذا در برخی از دانشگاهها یا برخی از دروس رانمره‌ی قبولی یا مردودی میدهند. در هر صورت نهضتی وجود دارد در غرب برای آزاد کردن تعلیم و تربیت، باین صورت که نظام واحدی در دانشگاهها بوجود آمده است، که دانشجویان بر اساس علاقهای خودشان واحد انتخاب میکنند و در دبستانها و دبیرستانها نیز این را سرایت داده اند. حتی در دبستانها و دبیرستانها کودکان خودشان واحدهایشان را انتخاب می‌کنند. دیگر آنطور نیست که کودکان همه درسها را به اجبار بگیرند اینها در واقع پدیده‌های جدیدی است در جهت آزادی در تعیین مرز بیست و خوشبختانه تجربه‌ی بسیار با شکوه ما در حوزه های علمیه همانطور که توضیح داده شد می‌تواند مبنایی برای این گرایش باشد که بتوانیم بر اساس آن نظام تحصیلی کشور خود را بازسازی بکنیم و همانطور که در حوزه های علمیه، شاگرد در انتخاب سرنوشت خود و حرفه‌ی خویش آزاد

بقیه از صفحه ۱۵

لَا يَخْفَى عَلَيْنَا أَمَّنْ يَلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ

بِأَنِّي إِنَّا نَوْمُ الْقِيَمَةِ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ نَبْصِيرُ

(۱۴) زحرف ۲۳ قدرهم يَخْوُصُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى

۸۲

يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي كَانُوا وَعَدُودُ

(۱۵) نهج الفصاحه ۱۹۶۷ عَلَيْنِكَ بِحَسَنِ الْخَلْقِ وَ

طَوْلِ الصَّيِّتِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَحْمَسَلُ

الْخَلَائِقُ بِعَمَلِهَا

(۱۶) نهج البلاغه صفحه ۱۲۷۲